

یک ساعت با خیاط میدان دهدی که کت و شلوارهای خوش دوختش طرفداران زیادی داشته است

با جان و دل سوزن می‌زدیم

است، مگر اینکه برای دامادهایی که دوست داشته باشند کارشان خاص تر به چشم بیاید، از بقیه‌های براق استفاده شود.». حاجی از کار کردن همیشه لذت برده است؛ از اینکه پاچه را برای داماد خط می‌کشیده و برش می‌زده است. اعتقاد دارد انرژی کار کردن برای شادی دیگران، به خود آدم برمی‌گردد. حاجی می‌گوید: «کت و شلوار دامادی ام را هم خودم دوختم». می‌خندد و ادامه می‌دهد: «به همین خاطر اینقدر خوشبختم؛ اصلاً دستم خیلی خوب است.»

که برای لباس پوشیدن و سواس داشتند و کت و شلوارهای شان فصلی بود. یعنی کت و شلوار تابستان با زمستانشان فرق داشته است یا حتی رنگ کت و شلوارشان را بر حسب مراسمی که در آن شرکت می‌کردند، تغییر می‌دادند. برای من همیشه کسانی که به لباس پوشیدن و سر و وضع ظاهری خود اهمیت می‌دادند، خیلی مهم بودند. خوشحال می‌شدم از اینکه می‌دیدم یکی برای خودش این همه ارزش قائل است.»

که حتی برای چگونگی اندازه گیری درست و دوخت خوب و با کیفیت کتاب چاپ کرده است. در دهه سالی که شاگردی او را می‌کردم، خیلی چیزها یاد گرفتم؛ اینکه برای کار از جان و دل مایه بگذارم و به خاطر همین همیشه با جان و دل سوزن می‌زدیم و دوست داشتم هر وقت کسی لباس‌ها را به تن می‌کند، از پوشیدنش لذت ببرد. ۱۰ سال بعد سرقفلی اینجا را به ۱۰ هزار تومان خریدم و شروع به کار کردم. البته بعدها چند خیاط دیگر در این محدوده، مشغول به کار شدند. توی شلوغی کار آن روزها شاگرد زیاد داشتم که مدام کار می‌کردند. سفارش پشت سفارش بود.»

دوخت ایرانی صاحب‌نام بود

حاجی در مورد دوخت ایرانی می‌گوید: «الان مردم دیگر برایشان اهمیت ندارد لباس با سواس و دقت خیاط ماهر دوخته شده باشد یا در کارگاه‌های انبوه تولید شده باشد. تولیدات و کالاهای چینی باعث شده مردم به دوخت و دوزها علاقه نشان ندهند و رغبت و تمایل آن‌ها به تولیدات خودمان کم رنگ شود. زمانی بین ایران و فرانسه و ایتالیا سر دوخت کت و شلوار رقابت بود و باعث افتخار خیاط‌های ایرانی بود که در این بین صاحب‌نام هستند، اما الان کمتر کت و شلواوری است که دوختش در حد دوخت‌های خارجی باشد. برخی از خیاط‌ها کم‌لطفی می‌کنند و برای فروش بیشتر، قید کیفیت را می‌زنند. ولی من از استخدام یار گرفته‌ام حتی در روزهایی که بازار روی خوشی به کسی نشان نمی‌دهد، با یک کار خوب و با حفظ کیفیت، در روزهای کساد بازار هم مشتری داشته باشم.»

کت و شلوار دامادی ام را خودم دوختم

حاجی درباره تنوع و تغییر نوع دوخت می‌گوید: «کت و شلوار از آن دست لباس‌هایی است که مدل آن از گذشته تا امروز خیلی تغییر نکرده است و تقریباً هنوز با همان سبک و سیاق دوخته می‌شود.». وی تعریف می‌کند: «در آن سال‌ها به خاطر زمستان‌های سرد، پالتو هم زیاد تولید می‌شده است. کت و شلوار داماد هم فرق چندانی با سایر کت و شلوارها نداشته

خیاط‌ها در جهندی شده بودند

«در سفرهایی که گاه‌به‌گاه به انگلستان داشتم، ژورنال‌ها را بررسی می‌کردم و ایده می‌گرفتم. سعی می‌کردم بهترین دوخت را برای مشتری داشته باشم. برای کار با سلیقه و با کیفیت زمان می‌گذاشتم و همان اندازه هم برایش نرخ تعیین می‌کردم. صنف خیاط‌ها را در سه گروه درجه یک و درجه دو، درجه سه تقسیم‌بندی کرده بودند و من در دریف خیاط‌های درجه یک تعریف می‌شدم.

نرخ‌ها در آن سال‌ها به این ترتیب تعریف می‌شد که دوخت کت و شلوار خیاطی درجه یک ۹۰ تومان، خیاطی درجه دو ۷۰ تومان و خیاطی درجه سه پایین‌تر از این دریافت می‌کرد.

اوایل بعضی‌ها معترض بودند که نرخ کت و شلوارهای نعمتی با دیگر خیاط‌ها فرق می‌کند، اما چند سال بعد خودشان آمدند و اعتراف کردند که چه کت و شلوارهای با کیفیتی و می‌گفتند با اینکه چندین بار آن‌ها را شسته‌اند، اما زیبایی‌اش را از دست نداده است.»

می‌گوید: «این را هم از گفته‌های استاد به یاد دارم که وقتی آدم بتواند رضایت مشتری را جلب کند، بین آن‌ها می‌درخشد و ماندگار می‌شود و روی این اصل به خاطر دل خودم تا می‌توانستم پای یک کار وقت می‌گذاشتم و کار که آماده تحویل می‌شد، لذت می‌بردم. مردم همیشه فرق بین کار خوب و بد را می‌فهمند. بین مشتری‌ها کسانی بودند که به ظاهر و نوع پوشش خود اهمیت می‌دادند؛ کسانی

بامتر و رفت و آمد می‌کنم

حاجی نعمتی، یک دختر دارد و برای زندگی آرامش همیشه شکرگزار بوده و هست. زندگی برای او هم مثل خیلی‌های دیگر فرازونشیب داشته، اما تا توانسته نگرانی به خودش راه نداده است. رمز بانشاط بودنش را در همین می‌داند: دوری از استرس.

می‌گوید: «توی این سن به خاطر اینکه با متری و رفت و آمد می‌کنم، بخشی از راه را پیاده می‌روم، نه در پایی دارم و نه مشکل خاص دیگری. یادم نمی‌آید که بیماری خاصی داشته باشم». آخر کلام صحبت را به تاریخچه میدان دهدی و وقایع آن در مشهد می‌کشایم. می‌گوید: «اگر منظورتان ماجرای سال ۵۷ است، من منزل بودم. روز بعد که آمدم، دیدم که شیشه‌ها شکسته است و بعد هم تعریف کردند که جلوی استانداری یک نفر را کشته‌اند.»

استاد پشت پنجره‌ای که شیشه تمام‌قد دارد، می‌ایستد و یادی می‌کند از صاحبان مشاغل که روزگاری همسایه او بوده‌اند و حالا دستشان از دنیا کوتاه است. دستش را بالا می‌آورد و دعا می‌کند عاقبت او هم ختم به خیر شود.

